

حیات سیاسی امرای کُرد از زوال ایلخانان تا برآمدن صفویان

نصرالله پورمحمدی املشی* / برومند سورنی**

دریافت مقاله: ۹۲/۱/۱۴

پذیرش مقاله: ۹۲/۵/۲۰

چکیده

فاصله بین سقوط ایلخانان (۷۳۶ق) تا روی کار آمدن صفویان (۹۰۷ق) از پرآشوب‌ترین و آشفته‌ترین دوره‌های تاریخ ایران است که عرصه را برای نضج و قدرت‌گیری حکومت‌های مختلفی در گوشه و کنار ایران فراهم آورد. جغرافیای سیاسی قبایل کُرد در غرب و شمال غرب که صحنه قدرت‌نمایی آل جلایر، تیموریان، قراقویونلوها و آق قویونلوها بود از جمله حوزه‌های مورد توجه و فعالیت حکومت‌های مورد اشاره بود. پژوهش حاضر درصدد پژوهش در تلاش‌های سیاسی امرای کُرد در تقابل و تعامل با حکومت‌های موجود است.

کلیدواژه: آل چوپان، آل جلایر، تیمورلنگ، آق قویونلوها، قراقویونلوها، قبایل کُرد.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی . (نویسنده مسئول) پست الکترونیک: Poor_amlashi@yahoo.com

** مدرس دانشگاه پیام نور پست الکترونیک: bsorni@yahoo.com

مقدمه

یک از آنان بر پایه سلاقی خود، برای رویارویی یا هم‌سویی با این دو طایفه راه و روشی را در پیش گرفته بودند.

تقابل و تعامل امرای کُرد با حکومت‌های موجود
پس از مرگ ابوسعید در ۷۳۶ ق، که وارثی نداشت و ترتیبی برای جانشینی او اتخاذ نشده بود، قلمرو ایلخانان میان سلسله‌های کوچک محلی تقسیم گردید؛ در بجنوبه این آشفتگی سیاسی سه منطقه اصلی در ایران وجود داشت، بخش شرقی در دست امرای آل کرت و بخش مرکزی در دست امرای آل مظفر بود و در نواحی غربی آل جلایر نیرومندترین قدرت را در اختیار داشتند (فوربز، ۱۳۷۵: ۱۵).

حکومت آل چوپان از ۷۳۸ تا ۷۵۸ ق به رهبری دو برادر به نام شیخ حسن کوچک و ملک اشرف که محدوده قلمروشان شامل نواحی آذربایجان، اران، عراق عجم، کردستان و قسمتی از گرجستان بود در صحنه سیاسی ایران حضور داشت (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۴۳۵ / ۸؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۷: ۴۶۳؛ نبئی، ۱۳۸۲: ۲۶).

آل جلایر از ۷۴۱ تا ۸۳۶ ق حکومت می‌کردند. این سلسله از اواسط زمامداری سلطان احمد (۷۴۸-۸۱۳ ق)، به دلیل درگیری‌های داخلی و ظهور تیموریان و قراقویونلوها عملاً دوران افول خود را آغاز کرد. با جلوس سلطان ولد، به دلیل قدرت‌گیری روزافزون قراقویونلوها، سلسله آل جلایر به حکومتی محلی مبدل گشت. تا اینکه سرانجام در ۸۳۶ ق، با قتل سلطان حسین دوم، به دست امیر اصفهان قراقویونلو، این حکومت به کلی از بین رفت و سلسله قراقویونلو جانشین آن گردید (بیانی، ۱۳۸۲: ۱۱۴).

با وجود فرمان‌روایی حکومت‌های آل جلایر و آل چوپان و امارت‌های متعدد کُرد در منطقه

اوضاع از هم گسیخته ایران بعد از فروپاشی ایلخانان منجر به ظهور حکومت‌های مختلفی در نقاط گوناگون مملکت گردید و کشمکش‌ها و درگیری‌های میان این مدعیان و حکومت‌ها آشفتگی و به هم ریختگی طولانی مدتی را به همراه داشت. به همین سبب، تاریخ‌نگاران دوره بعد از زوال ایلخانان تا طلوع صفویه را یکی از دورهای فترت تاریخ ایران نام نهاده‌اند. در این میان مناطق غرب و شمال غرب صحنه بروز و ظهور دولت‌های آل چوپان، آل جلایر، تیموریان، قراقویونلوها و آق قویونلوها بود که هر کدام چند صباحی قدرت را در دست داشتند.

حکومت‌های آل چوپان و آل جلایر از جمله قدرت‌های زودگذر این دوره بودند که مجال خودنمایی در صحنه سیاست را پیدا نکردند. اما متأسفانه به دلیل اشاره بسیار کم منابع نمی‌توان از مناسبات قبایل کرد با این دو قدرت به طور مبسوط سخن راند. نواحی غرب و شمال غربی ایران هرچند مورد طمع و هجوم مکرر فرمانروایان تیموری بود، اما هیچ‌گاه به صورت مستمر و طولانی مدت ضمیمه قلمرو آنان نگردید. قبایل کرد و مناطق تحت امر آنان در یورش‌های سه گانه تیمور، عرصه تاخت و تاز این امیر گردید؛ اما هر کدام از قبایل بر اساس منافع و مصالح مورد علاقه خود مواضع متفاوتی اتخاذ کردند.

بعد از مرگ تیمور، کشمکش و درگیری میان جانشینان او فرصت عرض اندام را برای دو طایفه قراقویونلو و آق قویونلو مهیا ساخت. نواحی و سکونتگاه‌های قبایل کرد که منطبق با جغرافیای سیاسی این دو طایفه بود، در تمام این دوره صحنه قدرت‌نمایی و مبارزات این دو حکومت با هم بود. امرا و قبایل کرد، مانند دوره تیمورلنگ، از سیاست و راهکار واحدی برخوردار نبودند و هر

غرب و شمال غرب ایران، در منابع این دوره از تقابل و تعامل آنان از یک سوی و، همچنین، میزان تأثیرگذاری کردها در رخداد‌های این برهه زمانی آگاهی‌های بسیار اندک و پراکنده‌ای موجود است که در زیر به آنها اشاره می‌شود.

«در سال ۷۳۸ موسی خان را قراحسن دستگیر کرد بیاورد و به یاساق رساند. اوکرنج و محمود را هردو بگرفتند و بازداشتند. محمد بیگ را با حرما و قتلغ ملک دختر گیخاتو بود گردان بکشند» (قطبی اهری، ۱۳۸۹: ۲۲۳).

«در سال ۷۴۹ مصاف افتاد میان ایلکان (برادر ناتنی شیخ حسن بزرگ) و ملک اشرف در ناحیت کردستان. ایلکان منهزم گشت و شکسته شد» (همان: ۲۳۲). در سال بعد «اخی جوق (از سرداران بردی بیگ قبیچاقی) به جانب کردستان رفت و خواست که آن نواحی به تاراج دهد راست نیامد، از تیغش بسیار کس سقط شدند» (قطبی اهری، ۱۳۸۹: ۲۴۶).

«مقارن با جلوس سلطان اویس، تبریز توسط بردی بیگ فرزند جانی بیگ، خان قبیچاق، اداره می‌شد. در سال ۷۵۹ ق، بردی بیگ آذربایجان را به یکی از سردارانش به نام اخی جوق واگذار کرد و خود به قبیچاق بازگشت. اخی جوق آنچه ممکن بود از ظلم و مصادره در تبریز به تقدیم رسانید و لشکری مرتب ساخته به عزیمت غارت کردستان در حرکت آمد، گردان اتفاق نموده مراد آن ظالم به حصول موصول نشد» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۴۴۸/۸). سلطان اویس با شنیدن خبر بازگشت بردی بیگ به سمت آذربایجان عزیمت کرد. در جنگی که بین نقاط کوهستانی آذربایجان و کردستان درگرفت، اخی جوق شکست خورد و سلطان اویس توانست تبریز را فاتحانه به دست آورد و آنجا را به عنوان تختگاه خود برگزید (بیانی، ۱۳۸۲: ۲۴).

این تنها اطلاعات جسته و گریخته‌ای از اوضاع کردستان در دوره آل چوپان و آل جلایر بود که منابع

ثبت کرده‌اند اما نواحی گردنشین، همچون سایر مناطق ایران از یورش‌های تیمور در امان نماند، قبایل گرد و رؤسای آنها در قبال یورش‌های تیمور به فراخور موقعیت و جایگاه خود واکنش‌های مختلفی نسبت به این رخداد نشان دادند. تیمور سه یورش متناوب به ایران انجام داد که یورش سه ساله وی از ۷۹۰-۷۸۸ ق، یورش پنج ساله از ۷۹۸-۷۹۴ ق. و یورش هفت ساله ۸۰۷-۸۰۲ ق صورت گرفت.

تیمور برای مقابله با راهزنی و اعمال ناشایست ملک عزالدین، حاکم لر کوچک - خرم آباد و بروجرد - یورش اول خود را به ایران تدارک دید. تیمور پس از سرکوب احمد جلایر در جنگ نخجوان و سیطره بر آذربایجان و گرجستان، در ۷۸۹ ق، پس از تصرف اخلاط و عادل جواز، عازم وان و وسطان گردید. ملک عزالدین شیر حاکم آن نواحی پس از دو روز مقاومت خود را به جهانگشای لنگ تسلیم کرد اما اهالی به مقاومت ادامه دادند. سرانجام، بعد از چند هفته مقاومت، تیمور دستور تخریب قلعه وان را صادر کرد. او پس از این فتح، عازم سلماس شد و در آنجا ملک عزالدین شیر^۱ را به عنوان حاکم مطلق العنان کردستان منصوب کرد (شامی، ۱۳۶۳: ۱۰۴؛ یزدی، ۱۳۳۶: ۵۸۱/۱ - ۵۶۰؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۶۵۵/۲؛ خواندمیر، ۱۳۶۲: ۴۴۰/۳).

در یورش پنج ساله شاهد حضور جهانگشای لنگ در کردستان و برخورد و رویارویی وی با کردها در ۷۹۶-۷۹۵ ق هستیم.

تیمور در ۷۹۵ ق، پس از فتح نواحی مازندران، سمنان و ری، عازم نواحی سلطانیه گردید و سپس از راه کردستان به سمت بغداد عزیمت کرد. او، به امیرزاده پیر محمد و امیرزاده محمد سلطان دستور داد

۱. استاد سلطانی در تاریخ مفصل کرمانشاهان، به اشتباه، به جای این ملک عزالدین شیر حکاری (شنبو) از ملک عزالدین بن شجاع الدین محمد که از اتابکان لرستان بود، یاد کرده است. (سلطانی، ۱۳۷۸: ۲۰۱/۴).

از راه چمچمال (از نواحی کرمانشاه) به طرف دربند کردستان روانه شوند و توصیه کرد هر عصبانی سرکوب و هر اظهار ایلی ارج نهاده شود. سونجک بهادر، مبشر بهادر و تیمور خواجه به سمت کردستان راهی شدند. در ستقر شخصی از لشکریان آن ولایت به خدمت امیرزادگان مذکور رسید و خواست که برای شناخت راه‌های آن ولایت به عنوان بلد و راهنما در خدمت آنان باشد. امیرزادگان تقاضای او را پذیرفتند و شیخ علی بهادر پیش‌قراول ساخته و فرد راهنما را با او روانه کردند. ابراهیم شاه از امرای بزرگ کردستان ضمن اظهار ایلی پسرش سلطان شاه را، با تحف و هدایایی، نزد امیرزادگان فرستاد. شیخ علی بهادر در بین راه به وسیله فرد راهنما کشته شد. خود راهنما نیز به وسیله ملازمان علی بهادر به قتل رسید (شامی، ۱۳۶۳: ۱۳۰؛ یزدی، ۱۳۳۶: ۷۳۰/۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۵۸/۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۷۴۲/۲؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۷۸۴/۸).

در سال بعد، تیمور، بعد از فتح بغداد، بار دیگر به منطقه تحت حاکمیت گُردها هجوم برد. او به وسیله رعایا و تجار از غارت و چپاول کاروان‌های مصر و شام و اموال تجار مکه و مدینه به وسیله اهالی قلعه تکریت آگاه شد. در نتیجه، برای تنبیه اهالی تکریت عازم کردستان گردید (شامی، ۱۳۶۳: ۱۴۲؛ یزدی، ۱۳۳۶: ۷۳۵/۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۸۰/۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۷۸۰/۲؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۸۰/۱۸). در بین راه یار علی، امیر موصل، و شیخ علی، حاکم اربیل، با تحف و پیشکش‌های بسیار به خدمت تیمور رسیدند و متقابلاً او نیز آنها را مورد نوازش قرار داد. با وجود مقاومت ساکنان تکریت، به والیگری امیر حسن نامی، سرانجام آنجا فتح شد و قتل عام عظیمی از اهالی صورت گرفت و کله منارهایی از کشتگان برپا گردید (شامی، ۱۳۶۳: ۱۴۵؛ یزدی، ۱۳۳۶: ۷۳۷/۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۸۶/۱؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۸۰۹/۸؛ واله قزوینی، ۱۳۸۰: ۱۹۸).

اهالی قلعه کرکوک نسبت به تیمور اظهار ایلی کردند. او آن قلعه را به سارق علی اویرات، به عنوان سیورغال، واگذار کرد (شامی، ۱۳۶۳: ۶۸۷؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۷۴۲/۱). سلطان عیسی، والی ماردین، نیز در برابر تیمور سر تسلیم فرود آورد. کوزل والی رقا (روحا= ادسای سابق و اورفای کنونی) که به کوهستان پناه برده بود، سرکوب شد. در همین ناحیه ملک اشرف، سلطان حصن کیف، برای اظهار ایلی به خدمت تیمور رسید (شامی، ۱۳۶۳: ۴۷۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۷۵۱/۱). سپس جهانگشای لنگ روانه شام و مصر گردید و از سلطان عیسی، حاکم ماردین، تقاضای کمک نظامی نمود اما حاکم ماردین نسبت به تیمور تغافل می‌کرد، بنابراین، تیمور قبل از حرکت به شام و مصر به منظور سرکوب سلطان عیسی در ناحیه جلیک اردوی خود را برپا کرد، سلطان عیسی به محض اطلاع از این امر با انواع تحف و هدایا به خدمت تیمور رفت. جهانگشای لنگ نیز او را مورد تکریم قرار داد (یزدی، ۱۳۳۶: ۷۵۳/۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۹۰/۱؛ میرخواند، همان‌جا؛ واله قزوینی، ۱۳۸۰: ۲۰۴).

در این اثنا یک حادثه ناگوار برای تیمور رخ داد و آن کشته شدن پسرش، عمر شیخ والی فارس و عراق عجم، به دست گُردها، در نزدیکی قلعه خرماتو در چهار منزلی بغداد بود. تیمور بلافاصله حکومت آن نواحی را به امیرزاده پیرمحمد تفویض کرد و حسب-الامر او نعلش شاهزاده را به کش (شهر سبز) برده و در آنجا دفن کردند (شامی، ۱۳۶۳: ۱۴۷؛ یزدی، ۱۳۳۶: ۷۵۳/۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۹۳/۱؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۸۱/۸). در این گیرودار هنگامی که گروهی از لشکریان تیمور برای تحصیل وجه مالیات به ماردین وارد شده بودند، به دست اهالی آنجا به قتل رسیدند. بعد از آشکار شدن دخالت سلطان عیسی در این واقعه، به دستور تیمور او را حبس کردند (شامی، ۱۳۶۳: ۱۴۹؛ یزدی، ۱۳۳۶: ۷۵۷/۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۷۵۷/۱).

(یزدی، ۱۳۳۶: ۷۶۲/۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۹۲۹/۲؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۹۶/۱؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۸۱۷/۸).

در منابع این دوره هیچ‌گونه اشاره‌ای به حوادث کردستان بین یورش پنج ساله و هفت ساله تیمور نشده است. علاوه بر این، در یورش هفت ساله نیز حضور تیمور در کردستان از ۸۰۳ ق، بعد از فتح ممالک شام گزارش شده است.

بنا به تعهدی که سلطان عیسی هنگام رهایی از حبس تیمور در سلطانیه به او داده بود، قرار شد هرگاه تیمور هر نوع خواسته‌ای از او داشته باشد به جای آورد و اگر خود به واسطه همسایگی دشمنانش قادر به انجام این تعهد نشد یکی از فرزندان یا برادرانش را به این امر برگزیند. والی ماردین در هنگام حمله تیمور به شام به پشتیبانی استحکام قلعه اش به تعهد خود وفادار نماند. تیمور بعد از فتح ممالک شام به جانب ماردین روانه شد و دستور تخریب و تاراج بازارها و امارت شهر را صادر کرد، از آنجا که اهالی ماردین با تضرع به نزد تیمور آمده و کلید قلعه را آوردند، بنابراین آنها را مورد عفو قرار داد و شهر را به آنها بخشید (شامی، ۱۳۶۳: ۹-۲۳۸؛ یزدی، ۱۳۳۶: ۱۰۹۱/۲؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۸۷۴/۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۹۲۹/۲؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۹۹۴/۸). در مقابل، ابن عربشاه در علت انصراف تیمور از ادامه محاصره می‌نویسد که او محاصره طولانی ماردین را موجب خستگی و تحلیل عده و عده نیروهایش دانست؛ از این‌رو، فرمان داد تا شهر و تمام ابنیه و نشانه‌های آبادانی آن را را ویران کنند و آنگاه عازم بغداد گردند (ابن عربشاه، ۱۳۷۳: ۱۶۸).

تیمور فتح بغداد و لشکرکشی به گرجستان را مهم‌تر و سودآورتر از تصرف ماردین دانسته که در محاصره آنجا اصرار نورزیده است. زیرا با وجود اتحاد برخی اُمرای کُرد با او، تمرد دوباره حاکم ماردین نمی‌توانست خطر چندانی در برداشته باشد، از سوی دیگر، در بغداد سلطان احمد جلایر وجود

۶۹۳/۱؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۸۱۴/۸). سپس از آنجا عازم موصل گردید. در بین راه ملک عزالدین، حاکم جزیره، برای اعلام اطاعت به خدمت او رسید اما در بازگشت به همراه شیخ نامی کُرد که او نیز قبلاً ایلی خود را اظهار کرده بود، سر به شورش نهادند. از این‌رو، تیمور با حمله به جزیره، ضمن سرکوب شورش، آنجا را غارت کرد و بعد از کسب غنایم و اموال فراوان به موصل بازگشت (یزدی، ۱۳۳۶: ۷۵۹/۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۹۵/۱؛ واله قزوینی، ۱۳۸۰: ۲۰۵؛ بابامردوخ، ۱۳۷۲: ۳۰۹). اما بدلیسی در *شرفنامه* روایت دیگری را بیان می‌کند به این مضمون که امیر تیمور با امیر عزالدین با نهایت عزت و احترام رفتار کرده است به گونه‌ای که با وی حتی شطرنج نیز بازی می‌کرده است، اما بعد از خودداری امیر عزالدین از کمک به تیمور در لشکرکشی به شام، صاحبقران نسبت به او تغییر مزاج داد و دستور تاراج جزیره را صادر کرد و امیر عزالدین مجبور شد تا پایان عمر به زندگی مخفیانه روی بیاورد (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۲۲۲). از اینجا می‌توان به قدرت و روحیه بالای تیمور در مواجهه با بحران‌ها پی برد و اینکه او پیرو احساسات نبود؛ چرا که به فکر انتقام و خونخواهی پسرش که به وسیله کُردها به قتل رسیده بود، برنیامد و این نقض عهد خود کردها بود که جهانگشای لنگ را وادار به تاراج جزیره کرد.

تیمور بعد از تاراج جزیره بار دیگر عازم ماردین گردید. بسیاری از اهالی آنجا را از دم تیغ گذراند و بسیاری نیز از تشنگی و گرسنگی کشته شدند (شامی، ۱۳۶۳: ۱۵۰؛ یزدی، ۱۳۳۶: ۷۶۰/۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۹۵/۱؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۸۱۶/۸). اما در حین محاصره خبر ولادت الغ بیگ، فرزند شاهرخ را دریافت نمود، از این‌رو، به میمنت این ولادت اهالی ماردین را عفو کرد و به جای سلطان عیسی برادرش سلطان صالح را به حکومت ماردین گمارد و بلافاصله خود نیز از ماردین عازم سلطانیه، محل تولد امیرزاده، گردید

تحويل داد و در همین ایام ملک عزالدین شیر از وسطان، با هدایای فراوان، برای اظهار ایللی نزد صاحبقران رفت (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۳۳۲/۲؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۰۹۶/۶؛ واله قزوینی، ۱۳۸۰: ۳۴۳). این آخرین گزارشی است که از حضور تیمور در کردستان داده شده است. البته وی، تا یک سال بعد، به حضور خود در ممالک ایران ادامه داد. وی در ۸۰۷ ق، در آترار، بر اثر افراط در شرب خمر درگذشت (یزدی، ۱۳۳۶: ۱۲۸۶/۲؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۰۸۳/۲).

ویژگی بارز اوضاع سیاسی ایران بعد از تیمور، کشمکش‌ها و ستیزه‌های جانشینی درون خاندان تیمور و، از سوی دیگر، قدرت‌گیری و ظهور دو دسته از اتحادیه ترکمانان، قراقویونلو و آق‌قویونلو بود. بایسته است به منظور تفهیم بهتر بحث، مختصری در این زمینه توضیح داده شود، زیرا تیمور قبل از مرگش، کردستان را به نواده خود، ابابکر میرزا واگذار کرده بود و، از سوی دیگر، با ظهور دو طایفه ترکمان، بیشتر مناطق گردنشین عرصه کشمکش‌ها و ستیزه‌های سه قدرت موجود واقع شد.

تنها اندکی پس از سلطنت سی و شش ساله تیمور، ستیزها و کشمکش‌های پانزده ساله جانشینی میان تیموریان آغاز گردید (فوربز، ۱۳۷۵: ۱۷۹). همان‌طور که ذکر گردید تیمور اندکی قبل از مرگش ولایات عراق، بغداد، کردستان، ماردین و دیاربکر را به ابابکر میرزا تفویض کرد و آذربایجان را در اختیار عُمر قرار داد. اما اندکی بعد از مرگ تیمور، ابابکر به واسطه شکست از سلطان احمد جلایر عراق را ترک گفت و به نزد برادرش، عُمر، حاکم آذربایجان روانه شد. لیکن بعد از مدتی میان دو برادر ناسازگاری پیش آمد و در جنگی که میان طرفین در اصفهان رخ داد، ابابکر توانست عُمر را شکست دهد (حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۷۴/۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۳۶۱؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۰/۱). ابابکر پس از این برای فتح تبریز بازگشت و توانست آنجا را برای مدتی به تسخیر خود درآورد

داشت که قدرتمندتر و مشکل‌ساز تر از والی ماردین بود. در نهایت با لشکرکشی به گرجستان و معرفی خود به عنوان «غازی» و کسب ثروت و غنائم بی مثال آن سامان بر اعتبار و وجهه خود می‌افزود.

تیمور در هنگام حرکت به سمت بغداد، حکمرانی ناحیه دیاربکر را به عثمان قرايولوک^۱ بخشید^۲. او در بین راه هنگامی که به نُصیبین رسید، پس از غارت تمام ابنیه شهر، به کُستار مردم آن دیار پرداخت اما در موصل به مردم آسیبی نرساند و والیگری آنجا را به حسین بیگ تفویض کرد (همان: ۱۷۰). تعدادی از مورخان نوشته‌اند که تیمور هنگامی که به نصیبین رسید اهالی آنجا را به واسطه تضرع و عجز بزرگان شهر بخشید (شامی، ۱۳۶۳: ۲۳۹؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۹۳۵/۲؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۹۹۵/۸).

از آنجا که بیشتر منابع دوره تیموری به رفتار مسالمت‌آمیز او در برابر اهالی نصیبین اشاره می‌نمایند و تنها ابن عربشاه است که از کشتار مردم نصیبین سخن می‌راند به نظر می‌رسد ابن عربشاه به واسطه عداوتش با تیمور در انعکاس رخداد غلو کرده است. پس از بازگشت تیمور از شام در ۸۰۵ ق، سلطان عیسی، حاکم ماردین، با شفاعت شاهرخ مورد عنایت او قرار گرفت. وی نیز در مقابل دخترش را به نامزدی امیرزاده مظفر فرزند ابابکر درآورد و در ضمن ممالک عراق، بغداد، کردستان، ماردین، دیاربکر را به ابابکر فرزند میرانشاه و آذربایجان را به عمر برادر ابابکر تفویض کرد (شامی، ۱۳۶۳: ۲۶۵؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۹۹۲/۲؛ یزدی، ۱۳۳۶: ۱۲۲۸/۲؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۹۶۹/۲). البته حاکم ماردین هنگام حضور تیمور در قراوغ در سال بعد، مخدره خود را به امیرزاده ابابکر

۱. قراعثمان به سبب اینکه چهره‌ای گندمگون داشت و در جوانی ریش می‌تراشید به قرايولوک یا زالوی سیاه شهرت یافت (دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷: ۵۰۴/۱).

۲. مورخان آغاز قدرت‌گیری آق‌قویونلوها را از این زمان دانسته‌اند (احمدی، ۱۳۶۷: ۵۰۴) و کلاویخو نوشته است که نفوس این قبیله در این زمان پنجاه هزار زن و مرد بوده است (سفرنامه، ۱۳۶۶: ۱۴۴).

و از دیاربکر و ارزنجان و ترجان و اسپیر و قراحصار بود، و سی و دو قلعه از کردستان و مارگین و مرزین، موصل و سنجار و اسعرد را در تصرف داشت (بهرام-نژاد، ۱۳۸۴: ۲۱، ۲۹).

در سال ۸۱۳ ق در نبرد اسد، که میان قرا یوسف و سلطان احمد جلایری رخ داد در سپاه طرفین نیروهایی از گردها حضور داشتند؛ در سپاه قرایوسف، شمس‌الدین بدلیسی و ملک عزالدین شیر و در سپاه جلایری شاه منصورگرد شرکت داشتند. این جنگ سرانجام با کشته شدن سلطان احمد پایان پذیرفت (حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۴۰۱/۳؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۷۸/۱). علت حضور حاکم بدلیس در سپاه قراقویونلو این بود که این امیرگرد، داماد قرایوسف بود و دختر او را به نکاح خود در آورده بود (واله، ۱۳۷۹: ۶۸۰).

امیربدلیسی و ملک عزالدین شیر تا پایان حکومت قرایوسف از امرای هوادار او به شمار می‌رفتند به گونه‌ای که در طول این سال‌ها بارها با ارسال هدایا و پیشکش، انقیاد خود را اعلام داشتند (حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۴۸۴/۴؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲۰۳/۱). اما همین امرای هنگام لشکرکشی شاهرخ به آذربایجان و جنگ الشکرد نسبت به او اظهار اطاعت کردند (حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۷۵۱/۴؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲۴۹/۱). از دیگر امرای گرد که در طی این لشکرکشی به انقیاد شاهرخ درآمد امیر عبدالرحمن حکمران قلعه موش، و امیر محمد پسر عزالدین شیر، حکمران حکاری و وان بودند (بدلیسی، ۱۳۶۳: ۴۷۵).

بعد از بازگشت پیروزمندانه شاهرخ به هرات، اسکندر که به حوزه فرات (ارییل، موصل، کرکوک، طوق) گریخته بود به تبریز بازگشت و به ساماندهی اوضاع پرداخت. عثمان بیگ آق قویونلو به قلمرو گردهای سلیمانی (سلیفانی) و زرقی حمله کرد و

اما، در جنگ با قرا یوسف ترکمان، آذربایجان را از دست داد و مجبور به فرار به نواحی خراسان و سیستان گردید. بدین سان آذربایجان از دست تیموریان بیرون رفت (حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۲۲۲/۲؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۳/۱-۸۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۵۱/۱). آغاز به قدرت رسیدن قراقویونلوها در این زمان بود و به مرور توانستند نواحی غرب و شمال غرب ایران را از دست تیموریان خارج کنند.

قراقویونلوها مدت شصت و سه سال در ایران حکومت کردند و سرانجام در ۸۷۳ ق، به دست اوزون حسن، از صحنه سیاسی ایران حذف شدند. شگفت آنکه در همین سال ابوسعید تیموری نیز در نبرد با اوزون حسن شکست خورد و به دست یادگار محمد، نتیجه شاهرخ، و به انتقام خون گوهرشاد، زوجه شاهرخ که دوازده سال قبل در هرات به امر وی به قتل رسیده بود، به هلاکت رسید (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۹۹۰/۲؛ میخواند، ۱۳۸۰: ۵۶۳۶/۸؛ روملو، ۱۳۸۴: ۷۰۸/۲). بدین‌گونه تیموریان بعد از این به یک حکومت محلی تبدیل شدند و، سرانجام، در ۹۱۱ ق ساقط گردیدند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۱۰/۲). حکومت آق قویونلوها هم بعد از چهل و هشت سال، سرانجام در ۹۲۰ ق، با قتل سلطان مراد بن یعقوب بیگ خاتمه یافت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۹۰/۲).

امرای گرد در عصر حکومت ترکمانان نیز، همچون دوره تیموریان، براساس منافع و شرایط زمانی و مکانی دارای یک سیاست منفعلانه و انعطاف‌پذیر در قبال حاکمان بودند گاه بود که یک یا چند امیر گرد به یک حکومت و، در مقابل، یک یا چند امیر دیگر گرد به حکومت رقیب گرایش داشتند.

قراقویونلوها از طوایف ترکمان ساکن در اطراف دریاچه وان و حوالی سنجار و موش و موصل بودند. قلمرو حکومت قرایوسف، مؤسس حکومت قراقویونلوها، شامل ولایات آذربایجان، عراق عرب با تمام توابع و از عراق عجم تا قزوین و حدود همدان

۱. سلیمانی، نام نیای بزرگ این خاندان بود از همین روی افراد آن به سلیمانی و یا به لهجه محلی به «سلیفانی» شهره‌اند. محل

هشت قلعه و سه هزار خانه را به تصرف خود در آورد و پسرش بایزید بیگ را به حکمرانی آن نواحی منصوب کرد. از سوی دیگر، اسکندر میرزا با کمک شیخ حسن گُرد چمشگزکی، امرای گُرد بدلیس و اخلاط و وان و وستان را، که به عثمان بیگ گرویده بودند، در الشگرد با لطایف‌الحیل دستگیر و زندانی ساخت. او بعد از این آهنگ بدلیس کرد، تا آنجا را، که در اصل تحت حاکمیت امیرشمس‌الدین بیگ بود، از تصرف امیر مهامد (امیر محمد) درسکی بیرون آورد؛ اما موفق نشد. از این رو، تلاش کرد قلعه بدلیس را با وساطت امیر شمس‌الدین بیگ، از تصرف امیر مهامد خارج کند که این بار هم توفیقی به دست نیاورد. بنابراین، از سر خشم جمعی از نوکران امیر مهامد را در جلوی دیدگانش به قتل رسانید و به ناچار برای تصرف اخلاط روانه شد که تصرف آنجا هم ممکن نشد. پس به بدلیس بازگشت و آنجا را محاصره کرد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۸-۹۶؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲۴۹/۱؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۵۱).

امیر اسکندر یک سال بعد دوباره به محاصره اخلاط پرداخت و در این فکر بود که این بار هم از امیر شمس‌الدین برای تسخیر اخلاط بهره ببرد، امیر گُرد در صدد برآمد همان عملی را انجام دهد که در مقابل بدلیس انجام داده بود، اما امیر اسکندر پس از آنکه به مفهوم سخنانش پی برد دستور داد تا گردن وی را بزنند (قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۵۱).

در *شرفنامه* دربارهٔ علت قتل امیرشمس‌الدین بدلیسی دو روایت وارد شده است: یکی آنکه همسر شمس‌الدین خواهر اسکندر بود، طی مناقشه‌ای حکمران بدلیس با مثنی که به دهان همسرش زد دندانش را شکست، زن با ارسال دندان شکسته‌اش برای اسکندر، از امیر شکایت کرده و او به انتقام آن شمس‌الدین را می‌کشد؛ روایت دوم سبب کشته شدن

این امیر را، انقیاد وی به شاهرخ تیموری دانسته است که خود شرف خان نیز همین روایت را علت اصلی قتل او می‌داند (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۴۷۵). پس از این رخداد، شیخ حسن چمشگزکی از اسکندر میرزا مأیوس و به دولت شاه بیگگُرد، حاکم اگیل پیوست. شیخ حسن با شفاعت دولت‌شاه نزد علی بیگ، فرزند عثمان بیگ در زمره متحدان این اتحادیه وارد شد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۹۹؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۴۶۱/۲). اسکندر میرزا، همچنین، ملک محمد حکاری^۱، پسر امیر عزالدین شیر را به سبب اظهار اطاعت نسبت به شاهرخ سرکوب کرد. او به همراه امیر شمس‌الدین، والی بدلیس و اخلاط، به نزد شاهرخ در حوالی دریاچه وان رفته بودند و نسبت به آن امیر تیموری انقیاد خود را اعلام داشتند (حافظ ابرو، ۱۳۸۱: ۲۵۴/۱).

پس از این حوادث، اسکندرمیرزا به شروان لشکرکشی کرد. استمداد امیر خلیل خان، حکمران شروان، از شاهرخ سبب شد تا این امیر تیموری سومین لشکرکشی خود را به آذربایجان تدارک ببیند. شاهرخ توانست حکمرانی آذربایجان را از اسکندر بگیرد و به برادرش جهانشاه واگذار کند (طهرانی، ۱۳۵۶: ۹۹؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۴۶۱/۲).

با روی کار آمدن جهانشاه، برادر اسکندر، دورهٔ اعتلای قراقویونلوها آغاز گردید با وجود حکومت نسبتاً طولانی جهانشاه، در منابع، به طور واضح، اوضاع و نقش امرا و قبایل گُرد در این برهه از تاریخ ایران انعکاس نیافته است، به جز اینکه در بیان برخی حوادث، به صورت جسته و گریخته، به چند تن از امرای گُرد با خاستگاه نامشخص اشاره شده است.

در اواخر ۸۵۱ ق، الوند میرزا، پسر اسکندر میرزا، علیه عمویش جهانشاه میرزا سر به شورش برداشت و اربیل کردستان را به تصرف خود در آورد. جهانشاه میرزا یکی از امرای خود به نام رستم ترخان

امارات آنان منطقه «قلب» بوده است که ناحیه‌ای بود از ولایت بدلیس (بابا مردوخ روحانی، ۱۳۷۲: ۳۶۳/۳).

۱. فاروق سومر نام او را «ملک احمد» نوشته است (سومر، ۱۳۶۹: ۱۴۲/۱).

را برای سرکوبی وی راهی کرد. الوند میرزا مغلوب شد و به جهانگیر میرزا آق قویونلو پناه برد. جهانشاه میرزا با فرستادن ایلچی نزد امیر آق قویونلو تقاضای استرداد الوند میرزا را مطرح ساخت. جهانشاه لشکری، به سرداری امیر عربشاه، از امرای کُرد را برای تصرف ارزنجان که در تصرف آق قویونلوها بود، روانه کرد. مردم ارزنجان نیز به عهد و پیمان شهر را به امیرعربشاه تسلیم کردند. جهانشاه بار دیگر با فرستادن سفیری نزد امیر آق قویونلو خواستار استرداد الوند میرزا گردید و تهدید کرد در غیر این صورت مردم ارزنجان را قتل عام خواهد کرد اما او نپذیرفت؛ در نتیجه، جهانشاه لشکری را به جنگ با او گسیل داشت. در درگیری طرفین، در حوالی ماردین، آق قویونلوها شکست را پذیرا شدند و ماردین به تصرف قراقویونلوها درآمد. چندی بعد بار دیگر ماردین به وسیله جهانگیر میرزا بازپس گرفته شد. رستم ترخان برای بازپس‌گیری ماردین اقدام به لشکرکشی علیه جهانگیر میرزا کرد و در آستانه پیروزی بود که با پیوستن حسن بیگ (اوزون حسن بعدی) به برادرش، سرنوشت جنگ «هوکاجی» به سود آق قویونلوها رقم خورد. رستم ترخان برای جبران این شکست، مصمم شد که نواحی آمد و بشری را ضمیمه قلمرو ولی- نعمت خود نماید که در این امر نیز توفیقی حاصل نمود. او پس از مدتی برای تسخیر آمد دست به تلاش مجددی زد. با وجود جنگ طرفین، سرانجام، به مصالحه تن داد و بدون دستیابی به هدفش به نزد جهانشاه بازگشت.

جهانشاه میرزا پس از فراغت از تسخیر عراق و فارس، امیر عربشاه را در رأس لشکری برای حمله به ارزنجان گسیل داشت. امیر عربشاه بلافاصله قلعه شتری را محاصره کرد، اهل قلعه از اوزون حسن استمداد طلبیدند، امیر عربشاه چون این خبر را شنید از محاصره دست کشید و فرار کرد و از طریق ارزنجان خود را به جهانشاه میرزا رساند.

جهانشاه مدتی پس از تسخیر عراق و فارس به منظور سرکوب طغیان مشعشعیان در چمچمال (از بلاد کرمانشاه) عازم آن ناحیه شد. پس از بازگشت از آن منطقه، هنگامی که به درگزین رسید، جهانگیر میرزا به امید جلب حمایت وی رو به سوی او نهاد. جهانشاه نیز او را به گرمی پذیرفت و در بازگشت به ارزنجان، لشکری از نیروهای خود را با او همراه کرد. علاوه بر این، در سرحد، امیر عربشاه با دوازده هزار سوار به آنها پیوست و به این ترتیب سپاهی فراوان عازم فتح ارزنجان گردید. در بین راه امیر عربشاه به سبب ترس از رویارویی با حسن بیگ، از لشکریان جدا شد و به جانب اسپیر رفت و آنجا را غارت نمود. حاکم اسپیر از حسن بیگ کمک خواست که او نیز پس از دریافت خبر به سمت آنجا روانه شد. عربشاه، پس از شنیدن خبر عزیمت اوزون حسن، پای به گریز نهاد. جهانشاه چون از این حادثه آگاهی یافت دستور دستگیری و مصادره اموال و سپس تبعیدش به جزیره بحیره را صادر کرد.

شاه حاجی بیگ گاورودی از دیگر امرای کُرد جهانشاه میرزاست که به اشاره منابع اولین حضور او در جریان حوادث این دوره زمانی بود که جهانگیر میرزا، برادر و رقیب اوزون حسن، برای کسب تاج و تخت از جهانشاه میرزا استمداد جست، از همین روی، جهانشاه میرزا سپاهی را که یکی از سردارانش همین شاه حاجی بیگ گاورودی، بود به یاری وی اعزام داشت (همان: ۲۶۲). او، همچنین، در جنگ اوزون حسن و رستم ترخان در سپاه جهانگیر میرزا که به کمک رستم ترخان گسیل شده بود، حضور داشت (طهرانی، ۱۳۵۶: ۱۸۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۶۲، ۲۵۹، ۲۷۳).

شاه حاجی بیگ در جنگ سنجد که در ۸۷۲ ق، بین جهانشاه میرزا و اوزون حسن شکل گرفت، از امرای سپاه قراقویونلو بود (طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۰۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱/۶۶۶). بعد از قتل جهانشاه میرزا در این جنگ

ویژه اینکه هر دو از سوی جهان‌شاه میرزا برای کمک به جهانگیر میرزا برگزیده شدند.

به گفته یکی از مورخان صاحب‌نظر، رفتار مسالمت‌آمیز قراقویونلوها با کُردها از چند جنبه قابل تحلیل و بررسی می‌باشد. الف) اقتصادی؛ چرا که اراضی و مراتع آنها از نظر معیشتی بهترین منبع قابل اتکای تغذیه احشام بود. ب) نظامی و سیاسی؛ کردها به عنوان عناصری متحد و عاملی بازدارنده علیه آق قویونلوها مورد توجه بودند (حسن‌زاده، ۱۳۷۹: ۷، ۹۶).

در دوره آق قویونلوها، امرای کُرده نیز با توجه به منافع و مصالح خود و، همچنین، هم‌جواری با این ترکمانان، خواه ناخواه، در حوادث و جنگ‌ها وارد شدند. امرای کُرده در جنگ‌های داخلی این طوایف و یا جنگ‌هایی که این حکومت‌ها ضد قدرت‌های رقیب راه می‌انداختند، دارای وحدت رویه و سیاستی همگن نبودند و هر قبیله و امیر آن بنا بر جایگاه و منافع خود و احتمالاً برای خارج کردن سایر امرای کُرده رقیب، جانب یکی از متخاصمین را می‌گرفت.

نقش‌آفرینی امرای کُرده در رخداد‌های مربوط به این اتحادیه را باید از زمان قرايولوک عثمان‌بیگ دانست. هنگامی که در ۸۰۳ ق، این امیر ترکمان نسبت به امیر تیمور اظهار ایلی کرد. پس از آنکه عثمان بیگ قلعه بسیار مستحکم ماردین را به تصرف خود درآورد، فرزندش ابراهیم بیگ را به تسخیر حصن کیف و توابع آن گسیل داشت. ملک اشرف، سلطان حصن کیف، پس از اعلام انقیاد پیشنهاد کرد که حاضر است سالانه مال و لشکر به دربار آق-قویونلو پیشکش نماید که این پیشنهاد مورد پذیرش ابراهیم بیگ قرار گرفت. او بلافاصله به قلمرو کُردهای سلیمانی و زرقی حمله و بعضی از پایگاه‌های آنان را تصرف کرد و برای بعضی پرداخت مالیات را مقرر ساخت و بعضی‌ها را هم غارت کرد.

چندی بعد کُردهای سلیمانی و زرقی در جنگ میان امیر یوسف و عثمان بیگ در ناحیه «تقی»، واقع

بسیاری از اولاد و امرای او به اسارت سپاه آق قویونلو درآمدند. یکی از این امرای بایزید کُرده نامی بود که تنها فقط در این حادثه نام او ذکر شده و خاستگاه قبیله او هم مشخص نیست (طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۲۷). جهان‌شاه میرزا، در هنگام مرگ، تمام ممالک عراق عرب و عجم و فارس و آذربایجان و ارمن و گرجستان تا حدود مملکت روم و شام و سواحل دریای عمان را در تصرف داشت (تتوی و آصف خان قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۶۸).

شاه حاجی بیگ پس از مرگ جهان‌شاه میرزا به خدمت پسرش حسنعلی میرزا رسید و به واسطه اینکه «در فنون امارات و اقسام سروری، ارثاً و اکتساباً، هوشمندی همه‌دان و در طریق معاشرت و مجاورت رفیقی بود خوش‌طبع و روشن‌روان. بدیهه او در نظم الطائف چون دُرّ خوشاب و نظر او در حل دقائق آشتی بود» به امارت تمام بلاد عراق منصوب شد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۱؛ روملو، ۱۳۸۴: ۶۷۷/۱).

با مرگ جهان‌شاه میرزا، ابوسعید تیموری به عراق و آذربایجان لشکرکشی کرد؛ شاه حاجی بیگ گاورودی در حال بازگشت از تصرف قم در منطقه ساوه به وسیله نیروهای ابوسعید دستگیر شد. به گفته طهرانی با وجود اینکه سپاهیان تیموری متقاعد شده بودند که او «روی به دولت سلطان - ابوسعید - دارد» پس از مصادره خزانه و اسباب، او را به درگاه ابوسعید در خراسان فرستادند (طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۴۵). شاه حاجی بیگ بعد از قتل ابوسعید تیموری در ۸۷۳ ق، به اوزون حسن پیوست و به دستور اوزون حسن همدان، با عنوان سیورغال، به او واگذار گردید (روملو، ۱۳۸۴: ۷۱۳/۱).

این آخرین خبری است که منابع در مورد این امیر کُرده گزارش کرده‌اند. پس از آن نمی‌دانیم که سرنوشت او چه بوده است. امیر عربشاه و شاه حاجی بیگ خاستگاه قبیله‌ای مشخصی ندارند اما مبرهن است که دارای جایگاه والایی در حکومت بوده‌اند به

در مابین ماردین و حصن کیف، به خدمت سپاه امیر یوسف درآمدند. این جنگ، سرانجام، با وساطت مصلحان و ریش سفیدان دو طرف، به مصالحه انجامید. پس از این امیر یوسف با سپاه خود از آن منطقه عقب نشست و به عزم دفع ابابک میرزای تیموری روانه گشت و عثمان بیگ نیز عازم فتح ماردین گشت (طهرانی، ۱۳۵۶: ۵۹، ۴۸-۴۹).

سلطان ماردین، ملک ظاهر مجدالدین عیسی، از سلطان چکم، والی حلب که بسیار مقتدر و توانمند بود، در برابر یورش عثمان بیگ یاری خواست. سلطان چکم نیز تقاضای سلطان ماردین را پذیرفت. دلیل اصلی دشمنی سلطان چکم با عثمان بیگ فرار جماعتی از طایفه اینالو^۱ و بیات به نزد او بود. سلطان چکم از عثمان بیگ تقاضای استرداد آنان را کرد که او نپذیرفت. در جنگ میان طرفین، سلطان چکم و ملک ظاهر و حاجی فیاض گُرد همگی به قتل رسیدند. اهالی ماردین با برکشیدن داماد ملک ظاهر در مقابل عثمان بیگ و محاصره او ایستادگی کردند و او را مجبور به عقب‌نشینی کردند (طهرانی، ۱۳۵۶: ۶۷؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱/۱۳۵). به تلافی این عقب‌نشینی، اندکی بعد عثمان بیگ چندین بار به ماردین یورش برد و آنجا را مورد غارت و تاراج قرار داد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۹۳-۹۰).

منابع درخصوص علت یاری نرساندن قرایوسف به سلطان ماردین سکوت کرده‌اند. با آنکه قرایوسف مورد احترام سلطان ماردین قرار گرفت و حتی زمانی که قرایوسف از شام بازگشت همسر حامله‌اش را تا زمانی که جهان‌شاه به دنیا آمد، در ماردین نگه داشت. به نظر می‌رسد حاکم ماردین وجه المصلحه میان دو قدرت رقیب قرار گرفت.

از دیگر حوادث دوره عثمان بیگ، محاصره و

تسخیر چشم‌گزرگ (ملکشاهی^۲) بود. در ابتدا پیر حسن بیگ حاکم چشم‌گزرگ بود، اما برادرش شیخ حسن با توطئه او را از قدرت برکنار کرد. عثمان بیگ با اطلاع از این واقعه، طی یک لشکرکشی، قلعه را به محاصره درآورد و با کمک فرامرز امیر دیوان، پیرحسین که از تطاول و تعدی مخدوم خود متألم و متأثر بود و در آن زمان در خدمت شیخ حسن قرار داشت، توانست آنجا را به تسخیر خود درآورد. شیخ حسن توانست بگریزد و عثمان بیگ هم برادرزاده‌اش، نورعلی بیگ را به حکومت آنجا گمارد. عثمان بیگ چندی بعد به ماردین یورش برد و آنجا را به تاراج کشید و از آنجا به سرزمین کردهای سلیمانی و زرعی حمله کرد و پایگاه‌های میافارقین و ترجیل و هشت قلعه دیگر را، با سه هزار خانوار، به تصرف خود درآورد و بایزید بیگ، پسر خود را به حکومت آن نواحی گماشت. امرای گُرد نیز به تشویق شیخ حسن به اسکندر میرزا پیوستند و از او یاری خواستند، اما اسکندر میرزا همه امرای گُرد را دستگیر و زندانی کرد، شیخ حسن از این اقدام اسکندر مایوس و به دولت‌شاه بیگ، حاکم اگیل از دیگر امرای گُرد که دوست عثمان بیگ بود، پناه برد. وی با شفاعت این امیر گُرد به عثمان بیگ اظهار انقیاد کرد. عثمان بیگ نیز شیخ را مورد عنایت و توجه خاص خود قرار داد.

بعد از مرگ عثمان بیگ تا قدرت‌گیری اوزون حسن، اولین بار نقش کُردها را در «جنگ خاتونیه» که مابین اصفهان بیگ و سلطان حمزه آق‌قویونلو درگرفت، می‌بینیم. سلطان حمزه با فرستادن سفیری نزد ملک خلف، حاکم حصن کیف که از دوستان قدیمش بود، و ابدال بیگ^۳، حاکم جزیره که در ابتدا

۲. چون نخستین امیر قدرتمند این خاندان «ملکشاه» نام داشته است به «ملکشاهی» نیز معروف بوده‌اند (بابامردوخ روحانی، ۱۳۷۲: ۲۱۴/۳).

۳. ابدال بیگ (امیرابدال دوم) فرزند خلف امیرعزالدین حاکم جزیره است (بابامردوخ روحانی، ۱۳۷۲: ۳/۳۰۹) که در جریان یورش پنج ساله تیمور درباره آن توضیح داده شد.

۱. اینالو از غزانی بودند که رئیس آنها ابراهیم ینال، برادر مادری طغرل بود، در زمان شاه عباس اول اینالوها طایفه‌ای از قبایل افشار به شمار می‌رفتند و بعدها جزء طوایف شاهسون شدند (مشکور، ۱۳۴۹: ۲۵۰).

از دیگر رخدادهای مهم، شورش اغورلو محمد - پسر اوزون حسن، حاکم اصفهان از مادری کرد نژاد بود. کاترینوزنو، سفیر ونیزی، با معرفی کردها به عنوان عامل این شورش می‌نویسد که آنان با پراکندن شایعه مرگ اوزون حسن، پسرش را وادار به این شورش کردند زیرا مصمم بودند با پراکندن تخم نفاق، می‌توانند عظمت حکومت آق قویونلوها را درهم بشکنند (باربار جوزفا و دیگران، ۱۳۴۹: ۲۳۶). مورخان داخلی این شورش را ناشی از «سببی چند» دانسته‌اند (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۵۳). اوغورلو محمد بعد از اطلاع از لشکرکشی پدرش به دربار عثمانی پناهنده شد. سلطان محمد دوم (فاتح) بر آن بود تا با برکشیدن وی به تاج و تخت، زمینه را برای اجرای نقشه‌های جاه‌طلبانه خود مهیا کند؛ لذا او را برای حمله به قلمرو پدرش تحریک کرد. ظاهراً در ابتدا تمایل داشت به جنگ با مجارها گسیل شود؛ اما، سرانجام، یورش علیه پدر خود را پذیرفت. از این‌رو، اوزون حسن، بعد از شنیدن این خبر، برای سرکوب فرزند شورشگر خود، با حیله و تزویر و شایع کردن خبر مرگ خود، او را به تبریز کشاند و چند روز بعد دستور قتل او را صادر کرد (باربارا جوزف و دیگران، ۱۳۴۹: ۲۹۷، ۲۳۸). اما در جهان آرا آمده است که خبر قتل اغورلو محمد در عثمانی به تبریز رسید (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۵۳). یعنی او در قلمرو عثمانی به قتل رسیده و، بدین ترتیب، اوزون حسن در قتل وی هیچ نقشی نداشته است.

اوزون حسن، همچنین، در ۸۷۳ ق، شاهزاده حمزه و جهانگیر میرزا را در رأس سپاهی به کردستان فرستاد، والی بدلیس، ابراهیم بیگ، با واسطه قرار دادن مادر خود توانست از خشم امرای ترکمان درامان بماند، اما سپاه ترکمان توانست چندی از قلاع و شهرهای جزیره، بدلیس، موش و اخلاط را فتح کند (طهرانی، ۱۳۵۶: ۵۴۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱/۳۳۷).

با وجود جنگ‌های متعدد اوزون حسن با

تابع قراقویونلوها بود، اما به سبب تعدی و ظلم‌های اصفهان بیگ به سلطان حمزه پیوست، از آنان کمک خواست. آن دو امیر کرد پذیرفتند و به لشکر حمزه میرزا پیوستند. به غیر از این، در منابع این دوره در مورد کردها در جریان حوادث چیزی به دست نمی‌آید تا بعد از «صلح آمد» که میان جهانگیر میرزا و سلطان حمزه منعقد شد، اوزون حسن بر سر عده‌ای از کردها، که به آق‌قویونلوها خیانت کرده بودند، یورش برد و با وجود سرمای شدید در ناحیه اوپاک بر کردها دست یافت و آنان را غارت کرد. سپس عده‌ای دیگر از سردارانش را برای غارت کردن جمعی دیگر از کردها به حوالی اروم قلعه روانه کرد و اموال بسیاری از آنان را به دست آورد.

در همین ایام بود که جهانشاه میرزا آذربایجان را به منظور قلع و قمع جغتای به سمت خراسان ترک گفت، اوزون حسن از این فرصت استفاده کرد و به آذربایجان حمله برد. در هنگام عزیمت اوزون حسن چند تن از امرای کرد چون شمس‌الدین بدلیسی و ملک صاصونی و ابراهیم بیگ سلیمانی به خدمت او شتافتند و یک ماه در خدمت و ملازم او بودند. اوزون حسن از آنجا به چپاخجور رفت و منطقه سفان را، به دلیل مخالفت والی آن شیخ حسن چمشگزکی، غارت کرد اما چندی بعد این امیر کرد تسلیم و مطیع اوزون حسن گردید. بلافاصله بعد از این، اوزون حسن چون از خبر لشکرکشی برادرش جهانگیر علیه کردها آگاه شد، فرصت را مغتنم شمرد و با حیله و تزویر قلعه‌های گماخ و هتاخ و مهرنی را به تصرف خود درآورد.

از دیگر حوادث مهم این دوره، استفاده اوزون حسن از اختلافات داخلی میان امرای حصن کیف و قتل ملک خلف بود که در نهایت منجر به سقوط سلسله کرد تبار ایوبیان حصن کیف گردید (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۹۴، ۲۲۸، ۲۱۴، ۹۹، ۹۴؛ روملو، ۱۳۸۴، ۱/۶۳۱؛ حسن‌زاده، ۱۳۷۹: ۹۷).

اُمرای عالی رتبه یعقوب بیگ، و سهراب بیگ چمشگزگ، از سرداران خلیل سلطان به شمار می‌رفتند. شکست خلیل سلطان باعث گردید بعد از شش ماه زمامداری قدرت را به یعقوب بیگ واگذار نماید (روملو، ۱۳۸۴: ۸۱۳/۱ و ۸۱۰). در منابع فقط به حضور این دو امیر گُرد در این حادثه اشاره شده و در مورد نحوه عملکرد و نقش آنها در این جریان مطلبی ذکر نشده است.

مهم‌ترین ویژگی حکومت آق قویونلوها در سال‌های پایانی زمامداری‌شان، «مستعجل و زودگذر بودن» حاکمیت سلاطین این سلسله بود، مسئله به گونه‌ای که بعد از یعقوب میرزا (۸۹۶ ق) تا روی کار آمدن صفویه (۹۰۷ ق) شش نفر به سلطنت رسیدند. در منابع از تنها امیر گُردی که در این فاصله دوازده ساله سخن به میان آمده، عزالدین شیر گُرد است که در جنگ میان صوفی خلیل و سلیمان بیگ بیژن، از اُمرای بزرگ ترکمان، که در حوالی وان رخ داد، در جرگه هواداران صوفی خلیل قرار داشت. در این جنگ صوفی خلیل و بایسنقر میرزا مغلوب شدند. سلیمان بیگ بعد از کشتن صوفی خلیل، بایسنقر را به تبریز آورد و او را به تخت سلطنت نشاند (طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۳؛ خنجی، ۱۳۸۲: ۱۲۳؛ منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۹۱).

بحث و نتیجه‌گیری

دوره بین سقوط ایلخانان تا روی کار آمدن صفویان، از آشفته‌ترین دوره‌های تاریخی ایران به شمار می‌رود، حکومت ملوک الطوائفی و نزاع‌ها و کشمکش‌های میان حکومت‌ها، سبب به هم ریختگی و آشفته‌گی اوضاع سیاسی ایران شده بود، ویژگی عمده این دوره ناپایداری و کوتاه بودن طول دوره حکومت‌ها بود. آنچه شگفت‌آور به نظر می‌رسد، این است که حکومت‌های غالب و برتر در ایران کمتر از اُمرا و قبایل گُرد دچار اختلافات داخلی نبوده‌اند اما این

گُردها باز هم حضور سپاهیان گُرد، به عنوان دومین عنصر نظامی غیر ترکمن، مسجل است (دوانی، ۱۳۳۵: ۳۵، ۴۱). از این‌رو، گفته برخی تاریخ‌نگاران که معتقدند آق قویونلوها در قبال گُردها سیاست خصمانه‌ای داشته‌اند (رویمر، ۱۳۸۵: ۲۴۵). باید این‌گونه تبیین شود که با توجه به بافت قبیله‌ای گُردها و عدم اتحاد و انسجام میان آنها، هر قبیله و امیر گُرد باتوجه به شرایط و منافع خاص خود رویکردی متفاوت در برابر اوزون حسن اتخاذ کرده است.

بعد از مرگ اوزون حسن، جنگ قدرت میان شاهزادگان آق قویونلو در گرفت به گونه‌ای که از ۸۸۲ تا ۹۰۷ ق، هشت تن به قدرت رسیدند تا اینکه شاه اسماعیل صفوی توانست این سلسله را منقرض نماید. آق قویونلوها در طی دوران زمامداری‌شان بر نواحی علیای بین‌النهرین تا کویر بزرگ و کرمان در جنوب ایران، و از ماورای قفقاز تا بین‌النهرین و خلیج‌فارس حکمرانی داشتند (رویمر، ۱۳۸۵: ۲۴۵). بعد از اوزون حسن، دوره اقتدار و شکوه این حکومت به سرآمد و جنگ‌های مداوم و هولناک شاهزادگان و مدعیان تاج و تخت، آق قویونلوها را به شدت ضعیف و ناتوان ساخت. به همین دلیل است که مورخان معتقدند گُردها بعد از مرگ اوزون حسن تا حدودی استقلال خود را به دست آوردند (هیتس، ۱۳۷۷: ۵۷).

اولین حضور اُمرای گُرد در حوادث پس از مرگ اوزون حسن را در جریان جنگ مراد بیگ بن جهانگیر بیگ با سلطان خلیل مشاهده می‌کنیم که گُردها در سپاه مراد بیگ ایفای نقش کردند. در جنگ میان خلیل سلطان و برادرش یعقوب، گُردها، کما فی سابق دارای رویه و سیاستی منسجم و هم‌سان نبودند، چگینی‌ها از یعقوب بیگ و چمشگزگی‌ها از خلیل سلطان حمایت کردند. منصور بیگ چگینی، از

حاج سیدجوادی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۷۹). حکومت ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو در ایران. تهران: سمت.

خنجی اصفهانی، فضل‌الله روزبهان (۱۳۸۲). تاریخ عالم آرای امینی. تصحیح محمد اکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب.

خواندمیر (۱۳۶۲). تاریخ حبیب السیر. زیر نظر محمد دبیر سیاقی. تهران: خیام.

دایرة المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۶۷). جلد اول. تهران: مرکز بزرگ دایرة المعارف اسلامی.

دوانی، جلال‌الدین محمد (۱۳۳۵). «عرض سپاه اوزون حسن». به کوشش ایرج افشار. مجله ادبیات و زبان‌های خارجی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه. تهران: سال ۳، ش ۵.

روحانی (شیوا؛ بابا مردوخ (۱۳۷۲). تاریخ مشاهیر کرد. بخش دوم (ج ۳). به کوشش ماجد مردوخ روحانی. تهران: سروش.

روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴). احسن التواریخ. تصحیح عبدالحسین نوائی. تهران: اساطیر.

رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵). ایران در راه عصر جدید. ترجمه آذر آهنچی. تهران: دانشگاه تهران.

سلطانی، محمدعلی (۱۳۷۸). تاریخ مفصل کرمانشاهان. ج ۴. تهران: سبحان.

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲). مطلع السعدین و مجمع البحرین. به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

سومر، فاروق (۱۳۶۹). قراقویونلوها. ج اول. ترجمه وهاب ولی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳). ظفرنامه. ویراسته پناهی سمنانی. تهران: بامداد.

طهرانی، ابوبکر (۱۳۵۶). تاریخ دیار بکریه. به تصحیح نجاتی لوغال و فاروق سومر. تهران: طهوری.

غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۳). جهان آرا. به همت مجتبی مینوی. تهران: حافظ.

فوربزمنزفوربس، بثاتریس (۱۳۷۸). برآمدن و فرمان‌روایی تیمور. ترجمه منصور صفت گل. تهران: رسا.

حکومت‌ها به رغم داشتن قبایل متعدد، هرچند کوتاه، موفق به تشکیل حکومت گردیدند؛ در حالی که امرا و قبایل کُرد با همین ویژگی‌ها به این موفقیت دست نیافتند. قبل از آنکه قدرت‌های برتر موجود را عامل تضعیف کُردها بدانیم باید دلیل و عامل اصلی و تعیین کننده را در میان خود امرای کُرد جستجو کرد که نتوانستند اختلافات خود را کنار بگذارند. از سوی دیگر، قدرت هم‌سان و هم اندازه چند قبیله این اجازه را نمی‌داد که یک رهبر و یک قبیله بتواند به قدرت غالب و برتر تبدیل شود و شاید مهم‌تر از همه اینها، بتوان درک ناصحیح از اوضاع زمانه را در تحکیم این عقب‌ماندگی‌ها و پسرفت‌ها مؤثر دانست. به هر حال اگرچه منابع، سطحی و گذرا و در خلال حوادث، به امرای کُرد اشاره کرده‌اند اما هم حکومت‌های غالب و هم امرای قبایل کُرد بنا به وضع موجود و شرایط و اهداف و منافع خود. در عین کشمکش‌ها و ستیزها، خدمات متقابلی به هم عرضه داشتند.

منابع

ابن عربشاه (۱۳۷۳). زندگی شگفت‌آور تیمور. ترجمه محمدعلی نجاتی. تهران: علمی و فرهنگی.

احمدی، حوری وش (۱۳۶۷). پیدایش آق‌قویونلوها. تهران: گستره.

اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۷). تاریخ مغول. تهران: نگاه.

باربار جوزفا و دیگران (۱۳۴۹). سفرنامه ونیزیان در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران: خوارزمی.

بدلیسی، شرفخان (۱۳۶۴). شرفنامه. به اهتمام محمد عباسی. تهران: علمی.

بهرام‌نژاد، محسن (۱۳۸۴). سرگذشت قراقویونلوها و آق‌قویونلوها. تهران: مؤسسه فرهنگی اهل قلم.

بیانی، شیرین (۱۳۸۲). تاریخ آل جلائیر. تهران: دانشگاه تهران.

توی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی (۱۳۸۷). تاریخ الفی. مترجم سید علی آل داوود. تهران: فکر روز.

حافظ ابرو (۱۳۸۰). زیده التواریخ. تصحیح سیدکمال

- قزوینی، عبدالطیف یحیی (۱۳۳۸). *لب التواریخ*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قطبی اهری نجم، ابی بکر (۱۳۸۹). *تواریخ شیخ اویس*. به کوشش ایرج افشار. تبریز: ستوده.
- کلایخو (۱۳۶۶). *سفرنامه*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی.
- مشکور، محمد جواد (۱۳۴۹). *تاریخ آذربایجان*. تهران: انجمن آثار ملی.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۸۷). *جواهرالخبار*. تصحیح محسن بهرام نژاد. تهران: میراث مکتوب.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه بلخی (۱۳۸۰). *روضه الصفا*. ج ۸. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- نبئی، ابولفضل (۱۳۸۴). *اوضاع سیاسی اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری*. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۸۰). *خلد برین*. روضه هشتم. تصحیح محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۹). *خلدبرین «تاریخ تیموریان و ترکمانان»*. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: میراث مکتوب.
- هیئتس، والتر (۱۳۷۷). *تشکیل دولت ملی در ایران*. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: خوارزمی.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۳۶). *ظفرنامه*. ج ۱ و ۲، تصحیح سید سعید میر محمد صادق و عبدالحسین نوائی. تهران: امیرکبیر.